

الف: مقدمه

مختلف، تابع شدت و ضعف است. چطور است که منافع فردی ما بر منافع کشور اولویت پیدا می کند در حالی که در کشورهای مشابه جهان سومی مانند ترکیه، هند و حتی عربستان اینگونه نیست. چرا هیچ نظام سیاسی پس از مشروطه سعی در آموزش استدلالی عمومی برای رشد و تحول سیاسی و فرهنگی نکرده است به طوری که افراد تابع استدلال و نه جویدیر باشند و با مطالعه سخن بگویند و در عرصه اجتماعی آگاهانه عمل کنند؟ چگونه است که تضعیف یکدیگر، حسادت، نپذیرفتن تواناییهای دیگران، دشوار بودن هضم موفقیت رقبا، پیگیر نبودن در تلاش ها، و سعی در کسب امتیاز از طریق ارتباط از دوره امیر کبیر همچنان تا به امروز ادامه پیدا کرده است؟ با وجود افزایش درآمد ملی ایران، ورود اندیشه توسعه سیاسی و بحث و گفتگو و نشر اندیشه های جدید، چرا رفتار سیاسی ایرانیان تغییر پیدا نمی کند؟ چرا ایرانیان در ایجاد یک نظام سیاسی فراگیر و مورد اجماع موفق نبوده اند؟ چرا هر گروه پس از رسیدن به قدرت از راه انصاف خارج می شود و دیگران را حذف می کند؟ چرا هندیهای جهان سومی اینگونه نیستند و چرا مردم کره جنوبی و برزیل و آرژانتین در مسیر عمل سیاسی، انصاف سیاسی، گردش قدرت و انتخابات واقعی حرکت می کنند و ما ایرانیان با توجه به تاریخ کهن و سرزمین مملو از اخلاقیات و ادبیات، همچنان گرفتار نارساییهای سیاسی و عدم توانایی در تنظیم یک نظام سیاسی قاعده مند و منطقی هستیم؟

ب: بحث

این مقاله فرضیه «خمیرمایه» را مطرح می کند: خمیرمایه ای فرهنگی در عرصه سیاست طی دوره های مختلف سیاسی عمل کرده و چون فرصت تحول جدی در آن خمیرمایه وجود نداشته است و پیوسته نظامهای سیاسی درگیر بحرانهای داخلی و خارجی خود بوده اند، فرهنگ سیاسی ایرانیان همچنان متأثر از ساختارها و باورها و هنجارها و رفتارهای ناخود آگاه عصر استبداد شاهان باقی مانده است.

درباره توسعه سیاسی و ثبات سیاسی، پرسشی را مطرح می کنم و سپس پاسخ خود را در میان پاسخهای احتمالی دیگر ارائه می نمایم. با توجه به اینکه نهضت توسعه سیاسی ایران زودتر از تمامی کشورهای جهان سوم و حتی شرق اروپا، نزدیک به صدویست سال پیش آغاز شد، چرا ما پس از گذشت این مدت طولانی و تحولاتی که در جهان سوم حادث شده است، در نهادینه کردن مبانی عقلی توسعه سیاسی با مشکلاتی جدی روبرو هستیم؟ جالب توجه است که ایران، در خارج از جهان صنعتی و ژاپن، نخستین کشور غیر غربی بود که تحول در حوزه سیاست را آغاز کرد ولی با طی دوره های مختلف و پشت سر گذاشتن نظامهای متعدد سیاسی، ایرانیان هنوز نتوانسته اند چارچوب نظام سیاسی خود را با اجماع اجتماعی و با نظر موافق تمامی قشرهای اجتماعی- سیاسی پیش ببرند.

طبعاً علل مختلفی برای این ناکامی وجود دارد. هر نظریه پردازی، دلایل و ساختار علی خود را از منظرهای مختلفی مانند استبداد، وابستگی اقتصادی، استعمار، نظام فکری و زوال اندیشه سیاسی و ناکارآمدی ساختارهای اجتماعی- سیاسی مطرح می نماید. آنچه که این مقاله در پی طرح و آزمون آن می باشد، موشکافی نقش حوزه فرهنگ در ناکامی نهضت توسعه سیاسی است. حوزه فرهنگ دامنه وسیعی دارد اما آنچه مورد توجه این مقاله می باشد، نظریه های مربوط به فرهنگ فردی، فرهنگ جمعی، شخصیت و کاراکتر ملی می باشد. یکی از دلایلی که نویسنده را در این مسیر علی سوق داده است رفتارهای مشابه ایرانیان در نظامهای مختلف سیاسی می باشد.^۲ چگونه است که کار جمعی از اواخر دوره قاجار با ورود مظاهر و پایه های تجدد تا دوره پهلوی اول و دوم و حتی پس از انقلاب اسلامی، مشکل داشته است؟ چگونه است که ما ایرانیان در قالب گروههای کوچک، به اصول وفاداری پایبند می شویم ولی کمتر وفاداری به اصول کلان کشور و مملکت و هویت ملی داریم؟ طبیعی است که طرح و سنجش این پارامترها، جنبه نسبی دارد و هر یک از آنها در دوره های

ثبات سیاسی و توسعه سیاسی

دکتر محمود سریع القلم

دانشیار روابط بین الملل
دانشگاه شهید بهشتی

اینکه ما به اقتدار سیاسی علاقه‌مندیم؛ اینکه ترجیح می‌دهیم به یک سخنرانی گوش کنیم تا کتاب بخوانیم؛ اینکه نوچه‌پروری و نوچه بودن را ارج می‌نهیم؛ اینکه بشدت به قدرت علاقه‌مند و در عین حال از قدرت هراسانیم؛ اینکه پرسش نمی‌کنیم و گمان می‌کنیم همه پاسخها را داریم؛ اینکه بیش از تواناییهای خود رفتار می‌کنیم؛ اینکه حدشناس نیستیم؛ اینکه علیرغم تمامی اخلاقیات، بشدت حسد ورزیم و تواناییهای دیگران را نادیده می‌گیریم، همه ناشی از خمیرمایه‌ای است که ناخودآگاه در بیشتر ما وجود دارد. چنانچه این خمیرمایه متحول نشود و از طریق آموزش و سالم‌سازی فضای نخبگان فرهنگ عمومی اصلاح نگردد، اندیشه‌های نو، علائق جدید و نهضت‌های سیاسی نو به همان نتیجه خواهند رسید که در صدویست سال اخیر عموم نهضت‌های تحول طلب دچار آن شده‌اند.

بحث «خمیرمایه فرهنگی» را قدری بشکافیم. آنچه که نتوانسته‌ایم طی دوره‌های مختلف تشخیص دهیم این است که «توسعه‌یافتگی» خواه فرهنگی، سیاسی یا اقتصادی، بشدت تابع «قاعده‌مندی» است. عموم انسانها اعم از نخبگان و شهروندان می‌بایست به مجموعه قواعد مکتوبی پای بند باشند. این اصل جهان‌شمول تابع جغرافیا، مذهب و تاریخ و غیره نیست بلکه به‌عنوان اصلی همانند اصول قاعده‌مند خلقت، به همه جوامع، به همه اعصار و به همه انسانها مربوط می‌شود. چنین نیست که جامعه‌ای بگوید چون ما در فلان جغرافیا زندگی می‌کنیم یا به فلان دین اعتقاد داریم از قاعده‌مندیهای توسعه‌یافتگی معاف هستیم. توسعه‌یافتگی از هر نوع، تابع نظامی اجتماعی است که خود محصول و نتیجه قاعده‌مندیهای عقلی می‌باشد.^۳ مراد از عقل در اینجا، علم‌گرایی و سامان علمی زندگی دنیوی است و این به معنای حذف یا تعطیل یا کمرنگ کردن دیگر ابعاد شخصیت و معنویت انسان نیست. توسعه‌یافتگی صرفاً به سامان زندگی دنیوی می‌پردازد و بدین‌سان به علم و منطق ریاضی و استدلال روشن و صریح نیازمند است.

خمیرمایه‌ای که در آن فرده‌محوری به‌معنای

منفی آن رایج است نمی‌تواند کار جمعی را که مبنای عقلی تولید و ابداع است تسهیل کند.^۴ توسعه‌یافتگی به فرهنگ مکتوب و با صراحت نیاز دارد، در حالی که خمیرمایه ما فرهنگ شفاهی است که بطور طبیعی با ابهام و شناوری مفاهیم و بی‌مسئولیتی همراه است. در کشور ما، نه‌روش‌های گوناگون، یارهیافته‌های مختلف، یا گرایش‌های متعدد یا مرام‌های متضاد بلکه جهان‌بینی‌های متناقض روبروی هم ایستاده‌اند. شاید به جرأت بتوان گفت که در هیچ کشور دیگری به اندازه ایران، جهان‌بینی‌های متناقض وجود ندارد. اگر در فرانسه، کمونیست و سوسیالیست و گلیست و محافظه‌کار و دیگران در کنار هم کار می‌کنند به یک چارچوب کلی اعتقاد دارند و عموماً به قانون اساسی خود وفادارند. در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی ایران، قانون اساسی به گونه‌ای نوشته نشده است که عامه جامعه را در برگیرد چون به اندازه‌ای آراء مختلف در مقابل هم قرار دارند که بصورت متدیک و فلسفی نمی‌توان این جهان‌بینی‌ها را در یک قالب منطقی جمع کرد. در اسرائیل، سکولارها و مذهبیون در بسیاری از مسائل رودرروی هم هستند؛ نسل جوان با نسل قدیم در تضاد است ولی حلقه مهمی همه را گرداگرد یک نظام اجتماعی و سیاسی جمع می‌کند و همه به اصول کلی وفادارند. تنایهاو در انتخابات اخیر شکست خورد و سپس به‌عنوان مشاور استراتژیک در یک شرکت خصوصی استخدام شد و در حال حاضر زندگی سیاسی را ترک گفته است. تاریخ ما نشان می‌دهد که افراد اگر یک بار دستی در سیاست داشته‌اند هیچگاه نمی‌خواهند عرصه سیاست را ترک کنند؛ همیشه منتظر بازگشت به قدرت هستند و اعتقادی به گردش قدرت و به صحنه آمدن افراد توانمندتر از خود ندارند هرچند ممکن است تحصیلکرده نیز باشند و در بهترین دانشگاه‌های غرب علم آموخته باشند. این همان خمیرمایه‌ای است که در این ساختار عمل می‌کند و به تحصیلات و تخصص و منطق و تدبیر و روندهای جدید عقلی جهان‌شمول بی‌توجه است.

طی سالهای ۱۳۷۸-۱۳۶۸ در ایران، حجم

● ایران در خارج از جهان صنعتی و ژاپن، نخستین کشور غیر غربی بود که تحول در حوزه سیاست را آغاز کرد ولی ایرانیان هنوز نتوانسته‌اند چارچوب نظام سیاسی خود را با اجماع اجتماعی و با نظر موافق تمامی قشرهای اجتماعی - سیاسی پیش ببرند.

● چنین نیست که جامعه‌ای بگوید چون ما در فلان جغرافیا زندگی می‌کنیم یا به فلان دین اعتقاد داریم از قاعده‌مندیهای توسعه‌یافتگی معاف هستیم. توسعه‌یافتگی از هر نوع، تابع نظامی اجتماعی است که خود محصول و نتیجه قاعده‌مندیهای عقلی می‌باشد.

غیرقابل تصویری از نقد مطرح شده است؛ نه تنها از طرف جامعه و مطبوعات بلکه در میان خود دست‌اندرکاران نظام سیاسی و وزرای کابینه‌های مختلف. شاید بطور مقایسه‌ای بتوان گفت که در هیچ جامعه دیگری این اندازه نقد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی صورت نپذیرفته است که در عین حال در ساختارسازی و تغییر خمیرمایه مورد بحث شاید کمترین اثر را داشته باشد. بی‌دلیل نیست که درآمد عظیم نفتی، حمایت‌های غرب از ایران قبل از انقلاب در حد يك متحد استراتژیک، و استقلال سیاسی پس از انقلاب اسلامی و بومی شدن سیاست و وجود اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه در مجموع به رشد و توسعه ملی نینجامیده است. در حالی که کشورهایی که از ذخائر ملی بهره‌ای نداشتند و از لحاظ سابقه فرهنگی و آموزشی به مراتب عقب‌تر از ایران بودند هم اکنون نزدیک به صد میلیارد دلار صادرات دارند. حتی کشور کوچکی مانند سنگاپور که مساحتی در حد شهر تهران دارد سالانه نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار صادرات دارد. مشکل اساسی از منظر این مقاله در فرهنگ و بطور خاص در فرهنگ سیاسی است. نتیجه مستقیم این بحث اشاره به يك فرهنگ خاص در توسعه‌یافتگی دارد. همانطور که کنده شدن يك هواپیما از زمین تابع اصولی است؛ همچنان که رشد و نمو گیاهان تابع قواعد خاصی است و همانطور که بهداشت انسان تحت تأثیر رعایت قوانین خاصی می‌باشد، رشد و تحول اجتماعی-سیاسی نیز از قواعد خاصی تبعیت می‌کند. آیا ساختارها و نظام‌های سیاسی ایران در پی ایجاد و نهادینه شدن این قواعد بوده‌اند؟ آیا در وهله اول این اصول و قواعد را تشخیص داده‌اند؟ ناتوانی نظام‌های سیاسی از مدیریت منطقی جامعه و استخراج فرمولی که فرهنگ محلی را با روندهای جهانی پیوند زند خود از اساسی‌ترین مشکلات مدیریت توسعه در ایران بوده است.^۵ در هر حال مدیریت سیاسی جامعه بیش از هر رکن دیگری این مسئولیت را بر عهده دارد.

یکی از شاخه‌های مهم بحث «خمیرمایه فرهنگی» این است که ما نخست در حد فردی و

سپس در حد جمعی، چگونه «تجزیه و تحلیل» می‌کنیم؟ نکته قابل توجه این است که «واقعیات» اثری جدی در تفکرات ما ندارند. همین که پشت تریبون قرار می‌گیریم ناخودآگاه درباره آرزوها و آمال دوردست سخن می‌رانیم. اگر مغز ریاضی و فنی ما ایرانیان خوب کار می‌کند چگونه است که «مغز سیاسی» ما دچار احساس، افراط و تعصب است و نمی‌توانیم در حد وسط و معتدل حرکت کنیم؟ از يك سو در يك دوره آنچنان غرب را در تمامی ارکان جامعه خود دخالت می‌دهیم که گویی کشور ما یکی از استانهای یکی از کشورهای غربی است و از سوی دیگر، با مجموعه تکنیک و فرهنگ و علم جهانی آنچنان قهر می‌کنیم که گویی ما تافته‌ای جداافتاده هستیم. طبعاً این هر دو شاخصهای همان خمیرمایه‌ای است که در این مقاله، کانون اصلی بحث را تشکیل می‌دهد. چرا قضاوت کردن ما ایرانیان بشدت عکس‌العملی است؟ قبل از آنکه سخن بگوییم، نظر بدهیم، قضاوت کنیم، یا تصمیم بگیریم، مطالعه نمی‌کنیم، مواد خام جمع‌آوری نمی‌کنیم و ابعاد مختلف يك مسئله را نمی‌سنجیم. و در مرحله بعد هم که در بسیاری از مسائل دچار مشکل می‌شویم تقصیر را به خارج از خود می‌رانیم. عصبانیت شدید ما از تاریخ و گذشته خودمان هر چند تا اندازه‌ای رابطه مستقیم با استعمار و استبداد دارد ولی مسئولیت و اراده و تواناییهای ضعیف خود را در گذشته مورد مطالعه قرار نمی‌دهیم و ضعف خود را با برنامه‌ریزی دیگران مخلوط می‌کنیم. احساسات در شناخت ما بشدت دخیل است و مسائل عینی را با احساسات می‌آمیزیم. احساسات باعث می‌شود در فهم پدیده‌ها به درجه‌بندی، درصددندی و شدت و ضعف بی‌توجه باشیم و از فهم مراحل و انتقال از يك وضعیت به وضعیت دیگر نیز غفلت کنیم. در فرهنگ عمومی ما سخن از عمل تفکیک می‌شود و باعث کلی‌گویی و فرهنگ غیر کاربردی می‌گردد. اینکه در يك دهه اخیر همه سخن از نهادینه شدن اصول می‌کنند عمدتاً از آن روست که میان تفکر، سخن و عمل ارتباطی برقرار نمی‌کنیم و عموماً هم افراد

بدقولی هستیم و وعده‌ها برای ما خیلی تعهد نمی‌آورد و معنا ندارد. جدایی تفکر از عمل باعث شده است که بشدت آرمانی بیندیشیم حال آنکه یکی از مهمترین ویژگیهای شخصیتی افراد در يك جامعه توسعه یافته، کنترل سخن و رفتار است تا با عقل و منطق سازگار باشد. احساساتی بودن ما و بی‌حوصلگی مان در فهم پدیده‌ها و کمبود آموزش عمومی برای بهره‌برداری از عقل و منطق در پیشبرد کارها باعث شده است امور را جدی نگیریم و نسبت به انجام کارها سهل‌انگاری کنیم. در زبان و فرهنگ آلمانی واژه‌ای است تحت عنوان Grundsatzliche که معنای آن، کار عمقی و اساسی است. اگر شما در خیابانهای يك شهر آلمانی قدم بزنید و به ساختمانها نگاه کنید احساس خواهید کرد این ساختمانها را به گونه‌ای ساخته‌اند که گویی قرار است بیش از يك هزار سال از آن استفاده شود. علائم راهنمایی و رانندگی را به گونه‌ای روی میله‌ای نصب کرده‌اند که زلزله هم نمی‌تواند آن را از جا درآورد. اما چگونه است که در فرهنگ ما از آسفالت کردن تا تصمیم‌گیری سیاست خارجی، همه امور سرسری صورت می‌گیرد. مطالعه خاطرات افرادی که در دوره قاجار و پهلوی زندگی کرده‌اند به روشنی حاکی از بی‌توجهی، سهل‌انگاری، بی‌دقتی و فقدان منطق و عقل در تصمیم‌گیریها و عملکردهاست.^۶ این خمیرمایه گرچه قابل تحول است ولی متأسفانه همچنان ادامه پیدا کرده است.

نیکولو ماکیاوولی، این اندیشمند منصف نسبت به طبع و ماهیت بشر، می‌گوید دو نوع مبارزه کردن وجود دارد: یکی از طریق قانون و دیگری از طریق زور. اولی به انسانها تعلق دارد و دومی به حیوانات. او به شاه می‌گوید که چون اولی کافی نیست ممکن است گاه مجبور باشی از دومی هم استفاده کنی. ماکیاوولی پنج قرن گذشته قانون و قانونمندی را در رقابت و تقابل نیروهای سیاسی مطرح می‌کند و حتی جایگاهی برای زور مشخص می‌کند.^۷ بعد از گذشت چندین قرن، ماکس وبر و تلکوت پارسونز در نیمه اول قرن بیستم، مبنای تحول اجتماعی را «حداکثرسازی تداوم قواعد میان

انسانها» می‌دانند. پارسونز می‌گوید بدون ثبات و بنابراین بدون قابلیت پیش‌بینی که گوهر نظم و سامان اجتماعی است، نمی‌توان انتظارات و منطق معاشرت و تعامل میان انسانها را تنظیم کرد. از جوه مهم تمدن جدید بشری، قاعده‌مند کردن رفتارهاست.^۸ اگر قواعد نباشد، انسانها هر کاری که می‌خواهند انجام می‌دهند و سنت در کار و اندیشه از بین می‌رود. بی‌دلیل نیست که در کشور ما وقتی مدیریت يك نهاد تغییر پیدا می‌کند تمامی روشها، سنتها و قواعد نیز تغییر پیدا می‌کند. دلیل اصلی این وضعیت آن است که میان افرادی که به يك حرفه مشغولند اصول مشترکی وجود ندارد. هر فردی روشهای خاص خود را دارد و از یادگیری از دیگران امتناع می‌ورزد. شدیدترین شکل این وضع را می‌توان در حوزه سیاست دید که اگر میان سیاستمداران، قواعد مشترکی وجود نداشته باشد نباید امیدی به کارآمدی و جواب گرفتن در مسائل داشت. بنابراین، قاعده‌مند کردن رفتارها و سنتها و روشها مبنای توسعه‌یافتگی است.

از دیگر مباحث مربوط به خمیرمایه فرهنگی، بحث هیجان است.^۹ علاقه ما به هیجان و حماسه بیش از توجه به شناخت است. بخش عمده‌ای از ادبیات ما هم به حماسه‌ها و به اوج رساندن احساسات و هیجانات مربوط می‌شود. درحالی که هیجان زحمتی ندارد و احساساتی بودن حالتی غریزی است شناخت منطقی از پدیده‌ها به زحمت و آگاهی و مطالعه و شک و تردید و پرسش و بررسی نیازمند است و شخصیت محکم و فردیتی قابل ملاحظه می‌طلبد. خیلی راحت‌تر است که مطلوب‌های سیاسی از راه هیجان به دست آید تا از طریق استدلال و بحث و تحمل و خویشتنداری. در خمیره ما ایرانیان لایه قطور و قابل ملاحظه‌ای از هیجان وجود دارد و ظاهراً تاریخ ما نشان می‌دهد که بهترین مکان برای دفع هیجان حوزه سیاست است. افراد علاقه عجیبی به حوزه سیاست دارند و هیجانات روزانه را دنبال می‌کنند و شاید افق‌های دور را در نظر ندارند. آموزش و مجهز بودن به عقلانیت خیلی پر زحمت‌تر است تا اینکه انسان به راحتی تحت تأثیر هیجانهای خود

● توسعه یافتگی به فرهنگ مکتوب و با صراحت نیاز دارد، درحالی که خمیرمایه مافرنهنگ شفاهی است که بطور طبیعی با ابهام و شناوری مفاهیم و بی‌مسئولیتی همراه است.

حتی شناخت نسبی از خودشان پیدا نکرده و در مورد خودشان نیندیشیده‌اند و تعریفی از خود ندارند. در کشور ما عموماً تعهد سیاستمداران به افراد بالادستی خودشان بوده است تا به کل کشور. همین کافی است تا میدان تصمیم‌گیری و تخصیص بودجه و فهم اولویت‌های کشوری را دچار اختلال کند. در واقع سیاستمداران هستند که با آینده‌نگری خود زمینه‌های رشد را فراهم می‌آورند، الگوی فکری و رفتاری مردم می‌شوند، صلح را بسط می‌دهند، مانع جنگ می‌شوند، اعتدال را رواج می‌دهند و برای پنجاه سال آینده یک جامعه می‌اندیشند و زمینه‌های ظهور استعدادها را فراهم می‌کنند. بهترین و منطقی‌ترین اندیشه‌ها و ساختارها، محتاج سیاستمدارانی است که بتوانند بر روند حرکت یک جامعه اثرات مثبت به جا گذارند.

مشکل توسعه سیاسی در ایران طبعاً نه در خاک است و نه در سرزمین، نه در اقوام است و نه در نفت. همیشه نیز نمی‌توانیم خارجی‌ها را سرزنش کنیم. با توجه به ادعاهایی که همیشه داشته‌ایم قاعداً باید اکنون خود بتوانیم جامعه را به سوی مطلوبیت‌ها مدیریت کنیم. پس مشکل در کجاست؟ مشکل در افراد و فرهنگ آنهاست؛ فرهنگی که متحول نمی‌شود و در ساختارهای مختلف همچنان تداوم دارد. این خمیرمایه فرهنگی نمی‌تواند بطور دائمی باقی بماند. بحرانهای داخلی و ارتباطات جهانی، زمینه‌های تحول در این خمیرمایه را ایجاد خواهد کرد. ولی اهتمام، تصمیم و برنامه‌ریزی می‌تواند این روند را تسریع کند و نگذارد ایران از قافله جهانی عقب بماند. توسعه سیاسی در غرب مدیون اصل قاعده‌مندی است؛ قواعدی که وجود و اجرای آنها برای افزایش قدرت و ثروت ضرورت داشت. علمی نبودن فرهنگ نخبگان و فرهنگ عمومی ما زمینه‌های تداوم فقدان قاعده‌مندی‌ها را به وجود آورده است. ثبات یعنی قاعده‌مندی و توسعه سیاسی یعنی قواعد رفتار سیاسی که تمامی مدعیان قدرت نه تنها در معنا در آنها اشتراک داشته باشند بلکه در عمل نیز به آنها متعهد باشند و خویشتنداری پیشه کنند. قانون‌مندی و قاعده‌مندی زمانی بسط پیدا

عمل کند. متأسفانه ورود ایده آلیسم سوسیالیستی، ایده آلیسم مذهبی و ناسیونالیسم احساسی به حوزه اندیشه ما و بخصوص اندیشه سیاسی، سیاست را از علم جدا کرده و درک واقعیتها، برنامه‌ریزی برای تغییر و تحول، و اعتدال در رفتار را مختل کرده است.

سیاست و سیاستمداری خود یک حرفه است. یکی از اساسی‌ترین دلایل تداوم خمیرمایه ضد توسعه در ایران، وجود سیاستمداران غیر حرفه‌ای در عرصه سیاست است. سیاستمداری مانند هر حرفه دیگر ضوابط و شاخصهایی دارد که تاریخ یک قرن و نیم اخیر ایران حاکی از ضعف جدی این ضوابط در عرصه سیاست کشور است. در بسیاری از موارد در تاریخ معاصر ایران، نخبگان تصادفی جای نخبگان لایق، تربیت شده، متعهد، با سواد و متعادل نشسته‌اند. به نظر می‌رسد که سیاستمداری دارای شاخصهای زیر باشد:

- ۱) تربیت منطقی خانوادگی؛
- ۲) آشنایی با فرهنگ و ادبیات ملی؛
- ۳) آشنایی با تاریخ قدیم و معاصر ایران؛
- ۴) وضعیت متوسط اقتصادی و داشتن علو طبع؛
- ۵) تحصیلات جدید و آشنایی با ارتباطات و ریاضیات؛
- ۶) آشنایی با دستکم دو زبان خارجی که عرصه جهانی را به روی فرد باز کند؛
- ۷) ذهن کاربردی و حل المسائلی؛
- ۸) شخصیت و شجاعت و دغدغه برای افزایش قدرت و ثروت ملی؛
- ۹) داشتن آلت‌رناتیوی غیر از ورود در صحنه سیاست؛
- ۱۰) علاقه عمیق و وابستگی شدید به سرزمین؛
- ۱۱) ملایمت فکری و رفتاری و به دست آوردن تعادل روحی.

هنگامی که افراد گرسنه وارد عرصه سیاست شوند و دستور کار شخصی را بر دستور کار مملکتی اولویت دهند نباید در انتظار پیشرفت نشست. حوزه سیاست کشور ما در تاریخ معاصر مملو از افرادی بوده است که هنوز

● تاریخ ما نشان می‌دهد که اگر افراد یک بار دستی در سیاست داشته‌اند هیچگاه نمی‌خواهند عرصه سیاست را ترک کنند؛ همیشه منتظر بازگشت به قدرت هستند و اعتقادی به گردش قدرت و به صحنه آمدن افراد توانمندتر از خود ندارند.

می‌کند که انصاف در کل سیستم وجود داشته باشد. انصاف قاعده بسیار مهمی در مدیریت و در تصمیم‌گیریهای کلان می‌باشد.

از زمینه‌های بسیار مهم ایجاد ثبات سیاسی و توسعه سیاسی، تربیت فردیت در افراد است تا به خود متکی باشند و خود تصمیم بگیرند. حمایت بیش از اندازه اولیای ایرانی از فرزندان خود باعث ضعف شخصیتی آنها و احساساتی ماندن آنها می‌شود.^{۱۰} پرورش دامنه فردیت و حوزه خصوصی افراد باعث می‌شود آنان به تنوع در زندگی اهمیت دهند. علاقه شدید ایرانی به سیاست و قدرت و ریاست به دلیل ناآگاهی او از دیگر دامنه‌های بسیار فرابخش در زندگی است. توجه دادن افراد به هنر، موسیقی، مطالعه و قلم زدن و معاشرت معقول و فراگیری از یکدیگر، اثرات غیرمستقیمی بر محتوای تفکرات شهروندان ایرانی در عرصه سیاست خواهد گذاشت. کسی که هنر را تجربه کند و زیباییهای عالم موسیقی را درک کند و از قلم زدن لذت ببرد، در عرصه سیاست هم منصف خواهد بود و معتدل رفتار خواهد کرد و از خشونت پرهیز خواهد نمود. هنگامی که افراد ضعیف باشند، به راحتی تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرند و جوپذیر می‌شوند و در بند احساسات، تعصب و وابستگی‌های فردی تصمیم می‌گیرند. پرورش فرد و شخصیت فردی بسیار با اهمیت است و یک ملت رازنده می‌کند و از حالت انفعالی‌رهایی می‌بخشد. ثبات سیاسی در ثبات شخصیت‌ها و سیاستمداران است. بسیاری از کسانی که در عرصه سیاست جامعه ما فعال هستند خود در دو دهه اخیر چندین بار، جهان‌بینی و رهیافتهای خود را تغییر داده‌اند و جامعه نیز با تحولات درونی و فکری آنها، تغییر مسیر پیدا کرده است. وجود منطق و نظم نسبتاً پایدار از اهمیت خاصی در حرکت تدریجی جامعه برخوردار است. حرکت تدریجی بمراتب بهتر از حرکت سینوسی است؛ حرکت بر اساس منحنی پله‌ای، منطقی‌تر از حرکت مبتنی بر منحنی سینوسی می‌باشد. بنابراین، اهتمام نخبگان فکری و نخبگان سیاسی در ایجاد یک منطق قابل تعریف، قابل تعدیل و قابل

تصحیح در میان لایه‌های متضاد فرهنگ ایرانی و استخراج یک نظم اجتماعی، در خمیرمایه موجود تحولی اساسی ایجاد خواهد کرد. اگر توسعه سیاسی و ثبات سیاسی پشتوانه فرهنگی نداشته باشد، موفق نخواهد بود.

پ: نتیجه

خمیرمایه فرهنگی موجود ایرانیان مستعد توسعه عمومی نیست. محتوای فرهنگ عمومی ما با محتوای عقلی توسعه سیاسی سازگار نمی‌باشد. ما در اینجا به کلیات توسعه سیاسی و معنای رایج آن نمی‌پردازیم بلکه به این نکته اکتفا می‌کنیم که توسعه سیاسی به آرامش حوزه قدرت و رشد اقتصادی و اجتماعی می‌انجامد. کمترین حد توسعه سیاسی، ثبات سیاسی است و بیشترین حد آن اجماع اقشار سیاسی یک جامعه در مورد قواعد گردش قدرت کشور ما به فرایندی نیازمند است تا بتواند نظم مطلوب سیاسی خود را به دست آورد. این حرکت تدریجی می‌تواند اشکال و محتواهای مختلفی به خود بگیرد. در زیر با توجه به شرایط موجود جامعه ایرانی پنج اصل را برای تحول فرهنگی و ورود به عرصه قواعد توسعه یافتگی و خروج از خمیرمایه ضد توسعه مطرح می‌کنیم:

(۱) عقلانیت صنعتی. هیچ ملتی نمی‌تواند بدون ثروت به اهداف سیاسی و فرهنگی خود دست یابد.^{۱۱} مبنای این ثروت‌یابی، ثبات سیاسی و ایجاد نظم پایدار برای ظهور استعدادها و فردی است. پذیرفتن علم و تحقیق و دانشگاه و متخصص به عنوان مهمترین پشتوانه تصمیم‌گیری نیز از اصول ثروت‌یابی به معنای غیرتجاری و سنتی آن است. صنعتی شدن با مساحت، جمعیت، موقعیت جغرافیایی و وجود نسل جوان با استعداد سازگاری دارد. صنعتی شدن مهمترین و مطمئن‌ترین راه افزایش ثروت ملی است که نه تنها امنیت فردی می‌آورد بلکه به امنیت ملی و غنی‌تر شدن هویت ملی منجر می‌شود. سیاسی شدن جامعه به نفع ملتی نیست که می‌خواهد به عقلانیت صنعتی و افزایش ثروت ملی برای اهداف عالی‌تر برسد. آرامش سیاسی و رعایت قواعد بازی سیاسی و گردش

● چراغز سیاسی ما دچار افراط و تفریط است. از یک سو در یک دوره، چنان غرب را در تمامی ارکان جامعه خود دخالت می‌دهیم که گویی کشور ما یکی از استانهای یکی از کشورهای غربی است و از سوی دیگر، چنان با مجموعه تکنیک و فرهنگ و علم جهانی قهر می‌کنیم که گویی تافته جدابافته‌ای هستیم.

وابسته‌اند. در عین حال، کشورها به دنبال حفظ حاکمیت ملی و تداوم تصمیم‌گیریهای کلان و ملی خود هستند. مفهوم حاکمیت ملی مفهومی حقوقی است که دارای معنای سیاسی «حق تصمیم‌گیری ملی» می‌باشد.^{۱۳} برداشت غلط و حفظ معنای چهل سال گذشته از استقلال باعث شده است که ارتباطات فکری، سیاسی و اقتصادی کشور ما با خارج تحت الشعاع نوعی انزوای ملی درونی قرار گیرد و از تعامل و اختلاط معقول که فرایندی مؤید فراگیری متقابل است پرهیز کنیم. کشور ما هم‌اکنون دارای استقلال سیاسی است و خود تصمیم می‌گیرد و لزومی ندارد اندیشه‌های قدیمی را که امروزه دیگر معنایی ندارند مبنای فرهنگ سیاسی خود در داخل و خارج قرار دهد.

۴) نظام آموزشی و توسعه سیاسی. بحرانهای بی‌دری در تاریخ سیاسی معاصر ایران، فرصتی برای آموزش معقول و آرام سیاسی فراهم نیاورده است؛ هیجان و حماسه و تعصب جایگزین آموزش شده و نتیجه آن نیز روشن است. قاعده‌مندی فکری و رفتاری می‌بایستی از دوره آموزش ابتدایی شروع شود و تا دبیرستان ادامه پیدا کند. آموزش سیاسی زیر هجده سال به معنای تحلیلی کلمه کار اشتباهی است ولی داده‌های تاریخ سیاسی برای بارور کردن هویت سیاسی شهروند لازم است. متأسفانه در نظام آموزشی ما، مجموعه‌ای از مواد خام غیرقابل استفاده با روشهای عموماً غلط غیراستدلالی و حفظ‌کردنی به دانش‌آموز منتقل می‌شود و در دوره دانشگاه زمینه‌های پرسش، کنجکاوی علمی و استدلال کردن و فکر کردن را از او می‌گیرد. تربیت زیر پانزده سال در شخصیت و سرنوشت فرد بسیار تعیین‌کننده است. قاعده‌مندی فکری مهمترین رکن این آموزش است. بزرگترین خدمتی که آقای خاتمی می‌توانند در دوره ریاست جمهوری خود به توسعه سیاسی ایران بنمایند تحول جدی در نظام آموزشی دوره ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان است بطوری که دانش‌آموزانی با هویت، استدلالی و قاعده‌مند تربیت کند و نظام آموزشی را از حجم و کمیت غیرمنطقی فعلی به حجمی نزدیک به یک سوم با

منظم قدرت از استوانه‌های این نظم صنعتی است. در تاریخ توسعه، جامعه‌ای را سراغ نداریم که با هیاهو و هرج و مرج و فقدان نظم و سامان سیاسی به اهداف خود رسیده باشد. بنابراین، نخبگان سیاسی عاقل آنانی هستند که با اقدامات و سیاستهای خود، زمینه‌های افزایش ثروت شهروندان را فراهم آورند.

۲) تعریف و بازبینی هویت ملی. به نظر می‌رسد ناسیونالیسم ایرانی از مرحله احساسی به مرحله تولید قدرت ملی گذر نکرده باشد. ما همچنان محتاج کار و همت هستیم تا بتوانیم به ناسیونالیسم جنبه استدلالی و فکری پایداری بدهیم. آیا ما یک کشور - ملت هستیم؟ آیا تبدیل شدن به یک کشور - ملت ضرورت دارد؟ عواقب کشور - ملت شدن برای توسعه یکپارچه سیاسی و ثبات سیاسی چیست؟ به نظر می‌رسد کشور - ملت شدن اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا جایگاه هویتی هر شهروندی در اقصی نقاط کشور بهتر تعریف می‌شود. در رشد فردی و در فهم علل موفقیت افراد، یک عامل از برجستگی بیشتری برخوردار است: شخص موفق تعریف روشنی از خود دارد و دائماً در بارور کردن تعریف خود همت می‌گمارد. میان توسعه‌یافتگی و هویت قوی ملی ارتباط مستقیمی وجود دارد.^{۱۴} وضعیت فعلی دارای ابهام بسیار جدی است. بنابراین، کار آموزشی و بحث عمومی و اجماع نخبگان پیرامون هویت ملی راه‌گشای توسعه سیاسی خواهد بود.

۳) تفکیک استقلال از حاکمیت ملی. مفهوم استقلال از مفاهیم ضداستعماری دهه‌های پنجاه و شصت میلادی کشورهای آفریقایی بود. از آنجا که این کشورها در دوران استعمار تجربیات بسیار تلخی را پشت سر گذاشته بودند، قطع هرگونه ارتباط با دنیای استعمارگر را مبنای مبارزه و کسب مجدد هویت ملی قرار داده بودند. مفهوم استقلال در سه دهه اخیر معنای سنتی خود را از دست داده و کشورها عموماً به دنبال اختلاط و همکاری و وابستگی‌های متقابل هستند. امروزه حتی ژاپن و آلمان و آمریکا که نزدیک به ۶۰ درصد از تولید جهانی را در اختیار دارند مستقل نیستند و بشدت به یکدیگر

● یکی از اساسی‌ترین دلایل تداوم خمیرمایه ضد توسعه در ایران، وجود سیاستمداران غیر حرفه‌ای در عرصه سیاست است. در بسیاری از موارد در تاریخ معاصر ایران، نخبگان تصادفی جای نخبگان لایق، تربیت شده، متعهد، باسواد و متعادل را گرفته‌اند.

عقلانیت، آشنایی به تجربیات دیگران و فهم جایگاه تاریخی یک کشور در میان نخبگان سیاسی می تواند فرمول مطلوب برای عبور از وضع موجود به وضعی امیدوارانه تر در آینده را به ارمان آورد.

یادداشت‌ها:

1. Kevin Avruch, **Culture and Conflict Resolution**, Wash. D. C.: US Institute of Peace, 1998, pp. 31-35.

۲. در این باره ر. ک. محمود سریع القلم، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، در سه شماره ۱۴۱-۱۳۵.

3. Jim Granato, "The Effect of Cultural Values on Economic Development", in **Development and Underdevelopment** edited by Mitchell Seligson and John Passé - Smith. London: Lynne Rienner, 1998, pp. 195-207.

۴. فردگرایی به معنای مثبت آن و عدم رشد آن در ایران، ر. ک. فرشته احمدی، «امتناع مفهوم فرد در اندیشه ایرانی»، کیان، سال ششم، بهمن ۱۳۷۵، صص ۵۷-۵۲.

۵. ر. ک. هوشنگ ماهرویان، «ما و «خرد» و «تفرد»: دو دستاورد عمده مدرنیته»، نگاه نو، بهمن ۱۳۷۴، صص ۳۴-۶.

۶. ر. ک. نظام الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

7. Niccolo Machiavelli, **The Prince**, New York: Bantam Books, 1966, p. 62.

8. Talcott Parsons, **The Social System**, New York: The Free Press, 1951, pp. 36-45.

۹. در این رابطه، مطالعه کتاب زیر مفید می باشد: David Price Jones, **The Closed Circle**. New York: St. Martin's Press, 1985.

10. Parsons, **op. cit.**, pp. 183-184.

11. Peter Katzenstein, (ed.), **Between Power and Plenty**. Madison: The University of Wisconsin Press, 1978, pp. 3-22.

12. Alex Inkeles and David Smith, "Becoming Modern", in **Development and Underdevelopment**, **op. cit.**, pp. 209-219.

13. Tom Biersteker, **Sovereignty and Development**, Cambridge: Cambridge University Press, 1996.

14. Mike Featherstone, (ed.), **Global Culture**, London: Sage Publications, 1990.

کیفیت آموزشی بهتر تبدیل نمایند. در صورتی که نسل فعلی با منطق و استدلال و تحمل سیاسی تربیت شود، می توان به آینده توسعه سیاسی ایران امیدوار بود.

۵) ورود به فرایند جهانی شدن. از آنجا که در جمع کشورهای میان پایه نظام بین الملل، ایران از اهمیت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی والایی برخوردار است، ورود آن در جریان قدرت، علم و فرهنگ جهانی نه یک انتخاب بلکه نوعی جبر فکری است.^{۱۴} فرهنگ ملت ایران دارای پایه های فراگیری جهانی است و بطور طبیعی نمی تواند محصور بماند. ورود در عرصه جهانی فرهنگ و علم، اعتماد به نفس و تمرین می خواهد تا به هویت ملی و ارزشهای ملی لطمه ای وارد نشود. ناسیونالیسم فرهنگی هم اکنون در اغلب کشورهای کهن جهان مانند هندوستان و چین، و در غرب در فرانسه و روسیه در حال ظهور است. ایران به عنوان یک کشور مهم در فرهنگ اسلامی و فرهنگ ملی می تواند از طریق بارور کردن نظام آموزشی، اطلاع رسانی و قدرتمند ساختن اقتصاد خود در عرصه جهانی فعالیت کند بدون آنکه نگران تأثیرپذیری منفی از جریانهای بیرونی باشد. چنین نگرشی تابع برنامه ریزی، آرامش سیاسی و آینده نگری نخبگان سیاسی خواهد بود.

این پنج عامل، ارکان یک نگاه شبکه ای به مدیریت توسعه سیاسی است. طبیعی است که نویسندگان دیگر می توانند در تعدیل آن بکوشند. ثبات سیاسی و اجرای تدریجی اصول ثابت توسعه سیاسی نیازمند نوعی آرامش سیاسی است که در فرهنگ ایرانی به دشواری قابل حصول است. در کشورهایی که جوامع سازمان نیافته ای دارند، توسعه سیاسی تنها به صورت آموزشی و قطره ای از اجماع نخبگان سیاسی به پائین میسر است و تجربه کشورهای آمریکای لاتین و آسیای میهن همین واقعیت است. تحزب و تشکل مردم برگرد احزاب و انجمن ها خود محتاج تحول فرهنگی و آموزش سیاسی و ثبات اقتصادی است. بنابراین، به توسعه سیاسی نمی توان مستقل از دیگر عناصر مملکت داری توجه کرد. توان تحلیلی، درجه

● **علاقه شدید ایرانی به سیاست و قدرت و ریاست، به دلیل ناآگاهی او از دیگر دامنه های بسیار فرابخش در زندگی است. توجه دادن افراد به هنر، موسیقی، مطالعه، قلم زدن، معاشرت معقول و فراگیری از یکدیگر، اثرات غیرمستقیمی بر محتوای تفکرات شهروندان ایرانی در عرصه سیاست خواهد گذاشت.**

جناب آقای دکتر محمود سریع القلم

در گذشت مادر گرامیتان را تسلیت می گویم و خود را در غم بزرگ شما شریک می دانیم. از پروردگار یکتا می خواهیم به جنابعالی و خانواده محترم تندرستی و شکیبایی عنایت فرماید.

دوستان و همکارانتان در اطلاعات سیاسی - اقتصادی